

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اِئْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

عمده مطالبی که راجع به آیه رد الی الله و الرسول بود عرض شد بعضی از جزئیات هم
مانده که احاله می‌کنیم به مطالعات خود آقایان، وارد آیه بعد می‌شویم.

آخرین آیه‌ای که....

س: ...

ج: عرض کردیم اصل آن را، بعضی خصوصیات که...

س: ...

ج: محمولی بله.

س: ...

ج: محمولی که ایشان فرموده، حالا می‌خواستیم احاله کنیم به آن جا نشد.

محمولی که ایشان فرموده چون تقریب استدلال این بود که «فردوه الی الله و رسوله»
این کنایه است از این که یعنی متوقف بشوید. بنابراین وزان این آیه شریفه وزان اخباری
است که می‌فرماید قف عند الشبهه، ایشان می‌فرماید نه، مفاد ردوه الی الله و الرسول
این نیست که متوقف بشوید، مفادش این است که در تشریعات و احکام شریعه منبع
دیگری غیر از خدا و رسول وجود ندارد و اگر شما می‌خواهید احکام شریعت به دست
بیاورید تنها راه آن مراجعه به خدا و رسول است، قیاس و استحسان و کارهای دیگر و
اهواء خودتان و مظنات و این‌ها نمی‌تواند منبع باشد، مفاد این آیه شریفه این است که
وقتی تنازع می‌کنید هیچ راه دیگری وجود ندارد برای این که دریافت کنید که حکم چیست،
قانون چیست، تنها راه این است که الی الله و الرسول مراجعه کنید، این هم یک مسأله‌ای
است که همه قبول داریم و هم اخباری، هم اصولی، هم قائل به برائت، هم قائل به

احتیاط این را قبول دارد می‌گوید ما باید به شرع مراجعه کنیم منع ما شرع است، پس بنابراین معمولاً هم ربطی به بحث ما ندارد.

و اما آیه آخری که به آن استدلال شده و معمولاً در کتب ذکر نشده، اخباریون هم خودشان ذکر فرمودند این آیه شریفه‌ای است که حاج آقا مصطفی رحمه الله تفتن به آن پیدا کرده و ذکر فرموده و همان طور که خود ایشان هم فرموده احسن آیه برای بحث وجوب احتیاط است که این آیه شریفه اگر دلالتش تمام بشود معارضه می‌کند با ادله برائت و می‌تواند طرف معارضه واقع بشود با ادله برائت و آن آیه شریفه سوره مبارکه انعام آیه 54:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ»

تقریب استدلال این هست که این آیه شریفه می‌فرماید کسانی که از شما مؤمنون عمل سویی را، عمل ناروایی را انجام بدهد به جهالة در حالی که جهالت دارد، حکمش را نمی‌داند، «ثم تاب من بعد ذلك و اصلح فإنه غفور رحيم» سپس توبه کند و تدارک کند آن وقت خدای متعال می‌بخشد او را، او غفور و رحیم است. پس این آیه شریفه در فرض عملی که از روی جهل انجام شده است توبه را لازم دانسته و این که غفران الهی و عدم عقاب منوط به توبه است، پس این دلالت می‌کند که در حال جهل احکام واقعی منجز است، استحقاق عقوبت دارد، اگر کسی انجام داد باید توبه بکند. بنابراین به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که برائت نیست، این آیه دلالت می‌کند بر تنجز احکام واقعیه عند الجهل، وقتی احکام واقعیه عند الجهل تنجز داشت یعنی بر مخالفت آن استحقاق عقوبت بود به شکلی که توبه لازم دارد و اگر کسی توبه نکند این عقاب دارد، پس بنابراین این دلالت می‌کند که خدای متعال برائت جعل نکرده، ترخیص جعل نکرده، پس مفاد این آیه به دلالت التزام عدم جعل برائت و ترخیص است، مفاد ادله برائت جعل ترخیص است بنابراین آن‌ها با این آیه مبارکه تعارض می‌کنند. حالا اگر آن‌ها تنها روایات بودند می‌گوییم آن روایات مخالف قرآن است، پس بنابراین از حجت ساقط می‌شود، اگر آیات بودند که معمولاً آیات دلالتش را قبول نکردیم، ولی اگر آیات بودند آن وقت یک مشکله بزرگی درست می‌شود که بین این آیات را باید چه جور جمع کرد، چون از نظر سند قطعی است این‌ها، آن وقت این دلالتش چگونه باید بین این‌ها را جمع کرد. بنابراین این آیه شریفه به حسب ظاهرش از تمام ماسبق از آن چه که استدلال شده بود تا به حال از آیات مبارکات برای اثبات وجوب احتیاط در شبهات حکمیه واقعاً اقوی دلالة و اوضح دلالة هست تا آن‌ها. چون آن‌ها می‌گفت تقوا به خرج بدهید، جواب ظاهر بود، می‌گفتیم استناداً به شرع داریم می‌گوییم ترخیص است، چه خلاف تقوایی. می‌گفت که اطاعت کنید، مجاهده کنید در راه اطاعت خدا، ما می‌گفتیم اطاعت خدا یعنی همان برنامه‌ای که ریختی عمل کن، یکی از برنامه‌هایش هم همین است که این جاها ترخیص است، پس چه منافاتی دارد. آن‌ها جواب‌هایش آسان بود اما این آیه شریفه که می‌فرماید «مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ» فرض جهالت کرده در عین حال می‌فرماید که احتیاج به توبه دارد، لازمه این مطلب این است که پس آن حکم واقعی منجز است، لازمه این که منجز است این است که برائت نیست، ترخیص نیست. بنابراین این آیه دلالتش به حسب ظاهر دلالت قوی‌ای است. آیا راه تخلصی و جوابی وجود دارد؟ وجوهی از اجوبه در مقام هست که باید گفته بود و بررسی بشود که ببینیم کار به کجا می‌رسد.

یک جواب...

س: ...

ج: می‌خواهید جواب بدهید، ما هم می‌خواهیم جواب بدهیم. گفتیم جواب‌هایی که داده شده بررسی کنیم. ایشان از باب و سارعوا الی مغفرة من ربکم و استبقوا الخیرات...

جواب‌هایی از این داده شده ببینیم آن جواب‌ها چگونه است. جواب اول که خود ایشان این جواب را نقل کردند و پاسخ دادند این است که این بجهالة، جهالت دو تا معنا دارد؛ یک معنای آن عدم علم است، جهل در مقابل علم، استدلال متوقف است بر این که این جهالت را ما در مقابل علم بگیریم یعنی حکم را نمی‌داند، دستور شرع را نمی‌داند، یک معنای دیگر جهالت به معنای سفاقت است یعنی نادانی کردن، بی‌رویه کاری را انجام دادند، ناعاقلانه کاری را انجام دادن، یکی از معانی جهالت هم این است، إئتی اعطک، خدای متعال وقتی که حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام راجع به فرزندش درخواست کرد، خدای متعال آن جا چه فرمود؟ فرمود «إئتی اعطک أن تکون من الجاهلین» این جاهلین در آن جا معنایش این نیست که علم نداری، معنایش این است که یعنی یک درخواستی که غیرعاقلانه است، غیر متوقع است، علی ما ینبغی نیست، من تو را موعظه می‌کنم که چنین درخواست‌هایی که براساس یک عاطفه پدر و فرزند است، اما براساس یک استدلال و یک برهان و یک تصمیم عاقلانه هست انجام نده. کارهای غیرعاقلانه، جاهلانه این هم جهالت است.

این جا که می‌فرماید «من عمل منکم سوءاً بجهالة» معمولاً انجام دادن عمل سوء منشأ آن چیست؟ همین سفاقت است، تصمیم نادرست و غیرعاقلانه است، چرا؟ برای خاطر این که هم هتک الهی در آن هست، هم انسان خودش را در معرض عقوبت و این‌ها قرار می‌دهد هم در معرض مفاسدی که ممکن است آن حرام اگر هست مفاسدی دارد، یا اگر ترک واجب می‌کند مصالحی از دست می‌رود. کسی یک کاری بکند که هم مولایش را مورد غضب خودش قرار بدهد، هم خودش را مفاسد قرار بدهد، یا باعث تفویت مصالح از خودش بشود، یا دچار عقوبت‌های الهی بشود آیا این‌ها عاقلانه است یا کار نابخردانه است، کار سفيهانه است؟ هر کسی گناه می‌کند به جهالة هست. هر گناهی از انسان سر می‌زند قهراً به جهالة است. این همان چیزی است که بجهالة که این جا می‌فرماید یک قید احترازی نیست، یعنی دارد منشأ همه گناه‌ها که جهالت و سفاقت است را دارد بیان می‌فرماید، پس بنابراین آیه شریفه کاری به این ندارد که نمی‌دانی، نه اتفاقاً چون دارد سوء انجام می‌دهد و اسمش هم سوء و جهالت این چنینی است یعنی می‌داند، توجه دارد اما روی نابخردانگی انجام می‌دهد، پس «من عمل منکم سوءاً بجهالة» یعنی روی نابخردانگی، سفاقت. بنابراین ربطی به بحث ما ندارد. حالا اگر استظهار می‌کنیم که این معنای جهالت این هست، که روشن است که آیه دلالت ندارد. اگر هم مردد شد به این معنا و آن معنا باز هم چون مردد می‌شود آیه و مجمل می‌شود استدلال ناتمام است. و این کلمه جهالت در این آیه وزانش وزان کلمه جهالت در آیه شریفه نبأ است، «أن تصیبوا قوماً بجهالة» که آن جا هم بجهالة معنا شده یعنی به همین سفاقت و نابخردانگی.

س: ...

ج: رَبَّائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ، برای چه آمده. می‌گوید این چون توضیحش معمولاً همراهش هست، مثل این که ما می‌گوییم این آخوندهای عمامه به سر، حالا همه که

متأسفانه حالا خیلی شده غیر عمامه به سر، ولیکن این جوری گفته می‌شود. یعنی می‌خواهد منشأش را هم بگوید که معمولاً گناه روی سفاهت و جهالت است. و الا آدمی که عاقلانه رفتار می‌کند هیچ وقت خودش را آلوده به گناه نمی‌کند، چرا؟ چون همان طور که توضیح دادم آلوده شدن به گناه هم چند تا محذور همراه دارد، هم این است که مخالفت رب الارباب است، خالق است، مخالفت با شکر است، مخالفت کفران نعمت الهی است، این که هتک خدا است، دو؛ این است که اگر حرام است پس مفسده‌ای دارد، دچار مفسده خود را می‌کنی، اگر واجب است تفویت مصلحت داری می‌کنی، سه؛ این که خودت را در معرض عقوبت الهی قرار می‌دهی، چهار؛ این که پیش انبیاء و اولیاء همه آبروی خودت را می‌بری و امثال این‌ها. این پس...

س: ...

ج: این هم عصیان است، سوء است.

س: ...

ج: همه‌شان است. ببینید گناه و سوء را کسی انجام می‌دهد و گناهی را انجام می‌دهد سرکشی دارد می‌کند حالا این سرکشی‌ها البته مراتب دارد، بعضی جاها سرکشی‌هایش خیلی عمیق است وخیم است، بعضی‌ها خوش‌خیم است، بعضی‌هایش بدخیم است.

ایشان جوابی که از این می‌دهند همان جوابی است که عده‌ای در آیه نبأ دادند و آن این است که چنین مطلبی اصلاً در لغت ثابت نیست، جهالت یک معنا بیشتر ندارد. جهالت به معنای نابرداری و نادانی و این‌ها لم‌یثبت لغة فی عرف العرب و لا فی لغة العرب. چنین مطلبی درست نیست، جهالت یعنی جهالت، یعنی عدم العلم. من در ذهنم هست که در آیه شریفه نبأ هم مرحوم شهید صدر با این که ایشان هم عرب است... حالا ایشان عرب نیست، خمینی است و ایرانی است این مطلب را می‌فرماید ولی آقای صدر هم که عرب هست ایشان می‌فرماید نه در لغت عرب جهالت به این معنا نیست. جهالت به معنای نابخردانه، سفیهانه، عمل سفیهانه، به این‌ها نیست، جهالت یعنی جهالت یعنی عدم العلم.

ایشان جوری جواب می‌دهند منتها حالا فرمایش ایشان است پس «اعطک أن تكون من الجاهلین» این‌ها را چه می‌گویید و امثال این‌ها، عمل جاهلانه؟ در آن قدری که در استقراء و تتبعات کتاب و سنت انسان می‌بیند می‌بیند که واقعاً این سلب و این نفی‌ای که از این دو بزرگوار که می‌گویند به این معنا نیست انصافش این است که محل تأمل است و در استعمالات ما به این معنا داریم.

س: ...

ج: آیه برای حضرت نوح؟

س: ...

ج: آن هم همان طور است، آن جهالت هم به معنای همین عمل نابخردانه و ناصواب است.

حالا آن آیه شریفه ذیل هم معلوم نیست که مربوط به آن باشد. چون ببینید این آیات یک

مسأله‌ای است در تفسیر که آیا این سیاق‌هایی که ما می‌گوییم درست است برای این که ممکن است این آیات گاهی نزول‌هایش ده سال، پانزده سال این‌ها با هم تفاوت داشته باشد. آن آیه نازل شده بعد از پانزده سال آن آیه نازل شده حالا ما این دو تا را بگذاریم کنار هم بگوییم سیاقش این جوری می‌شود، اصلاً مسأله سیاق حتی یک آیه معلوم نیست یک آیه تمامش یک وقت نازل شده باشد. حالا این یک مسأله است خودش، پس اصل این... حالا در آن مثال شما مناقشه دارید بگویید آن مثال این چنینی نیست اما اصل این که به این معنا آمده است بعید نیست.

س: ...

ج: بله، حالا آن که همه چیز را نگفته.

س: ...

ج: نه. بله العین خیلی چیزها را ندارد.

س: ...

ج: نه مشترک لفظی است بر این دو تا معنا ولو ایشان هم خیلی مطالب را نفرموده حالا این یکی، حالا ما جواب‌های دیگری هم داریم، حالا این جواب را شما نمی‌پسندید.

جواب دوم:

جواب دومی که این جا وجود دارد این است که...

س: ...

ج: آیه که اشکال ندارد، آیه حرف خداست.

س: ...

ج: چه نمی‌داند؟

س: ...

ج: نه، دارد می‌گوید وقتی که جاهل هستی، نمی‌دانی یعنی شاک هستی، خبر نداری پس بنابراین....

س: ...

ج: حالا تا ببینیم، حالا این یکی.

جواب دوم:

جواب دوم این است که به قرینه عقلیه بگوییم که این آیه شریفه، جهالت به همان معنای عدم علم باشد، جهل در مقابل علم هست. اما به قرینه عقلیه این مقید است به این که به جهل غیرعذری، «من عمل سوءاً بجهالة غیرمعدرة» به جهالتی که عذرش عذر حساب نمی‌شود، چون جهالت‌ها مختلف است، یک کسی جاهل به یک مطلب است جهلاً مرکباً

یعنی علم ندارد به یک چیزی و علم هم ندارد که علم ندارد، یعنی حالت شک ندارد، شک بسیط نیست قطع به عدم وجوب یک چیزی دارد، فقیهی استفراغ وسع کرده قطع به عدم یک وجوبی پیدا کرده، یا قطع به عدم حرمت پیدا کرده، اصلاً احتمال نمی‌دهد، قطع به عدمش دارد آیا این جا می‌شود گفت آن حکم واقعی منجز است، عقلاً نمی‌شود منجز باشد. این از آن جاهایی است که حتی حق الطاعه‌ای هم قبول دارد. چون حق الطاعه‌ای می‌گوید چی؟ می‌گوید احتمال اگر دادی یک ذره پرده از واقعیت ولو در حد احتمال عقب رفته باشد اما اگر هیچ پرده عقب نرفته است و شما یقین به عدم آن داری به شرط این که در مقدماتش تقصیر نکرده باشی در این صورت عقل می‌گوید عقاب قبیح است، استحقاق عقاب نیست، در حقیقت همان طور که در اباحت قبل عرض شد قاعده قبح عقاب بلایان حتی عند الحق الطاعه‌ای قبول است. منتها او می‌گوید احتمال هم بیان است، اما یک اگر یک جایی واقعاً احتمال هم نباشد قبول دارم، عقاب بلایان اصلاً بیانی نباشد، قطع به خلاف موجود باشد و در مقدماتش هم شخص تقصیر نکرده باشد استحقاق عقاب ندارد، پس بنابراین ما یک جهلهایی داریم که از دیدگاه عقل معذر است و ممکن نیست در آن صورت آن مجهول واقعی منجز باشد و توبه بخواهد پس بنابراین به قرینه عقلیه این یعنی بجهالة غیر معذرة، جهالتی که معذر نیست وقتی این طور شد قهراً دیگه معارضه‌ای با ادله برائت شرعیه نمی‌کند، چرا؟ چون به خاطر آن ادله آن‌ها می‌شود جهالت‌های معذره، جهالت‌هایی که در آن عذر است. حالا در موارد جهل مرکب و قطع به خلاف عذرش عقلی است در آن موارد عذرش شرعی است. یعنی به عبارة آخری ادله برائت شرعیه وارد می‌شود به این آیه شریفه. باتوجه به آن‌ها واقعاً موضوع آیه شریفه منتفی می‌شود، چون موضوع چیست؟ جهالة غیر معذره است، بعد از این که شارع برائت فرمود، «رفع ما لایعلمون» فرمود، «ما حجب الله علمه عن العباد» و بقیه ادله را فرمود، واقعاً و حقیقتاً بعد از این جعل جهالت معذره منتفی می‌شود و می‌شود جهالت معذره.

پس بنابراین احتمال دارد ما این جوری بگوییم، کما این که از شیخ الطائفة قدس سره در تبیان استفاده می‌شود که مطلبی که در واقع می‌توانیم همین جور توضیح بدهیم مطلب ایشان را، شیخ الطائفة قدس سره بعد از این که بعض معانی ذکر می‌فرماید برای این آیه شریفه، می‌فرماید «و یحتمل عندی أن یكون اراد من عمل منكم سوءاً بجهالة بمعنى أنه لا یعرفها سوءاً لكن لما كان له طریق الى معرفته وجب علیه التوبة منه فاذا تاب قبل الله توبته» یعنی کسی که واقعاً نمی‌دانست این حرام است ولی درست فحص نکرده بوده، راه داشته که جهلش جهل معذر نبوده. بله بجهالة، نمی‌دانسته. این هم یک قرینه‌ای است که شیخ الطائفة هم جهل را این جا نیامده سفاقت و این‌ها معنا کند، واقعاً جهل را جهل معنا کرده یعنی همان عدم العلم، اصلاً احتمال سفاقت و این‌ها را هم نداده ایشان. کسی که بجهالة یک کاری را انجام داده واقعاً نمی‌دانسته این آیه هم فرق دارد می‌گذارد می‌گوید یک عده هست می‌دانند و با این که می‌دانند، عالماً و عامداً می‌روند انجام می‌دهند. اما یک عده نمی‌دانند این‌ها از آن‌ها کارشان راحت‌تر است، آسان‌تر است چون طغیان آن چنانی ندارند، منتها اشکالشان در چیست؟ این اشکالشان در این است که راه بوده اگر درست استفراغ وسع می‌کرد به مطلب می‌رسید. این‌ها البته تکلیف بر آن‌ها منجز است و خدای متعال حالا می‌فرماید این‌ها اگر توبه نکنند و اصلاح کنند من می‌بخشم آن‌ها را.

س: ...

ج: عمل سوء است دیگه. یعنی آن واقعاً آن حرام واقعی را انجام داده مثلاً این شرب تن کرده.

س: ...

ج: عمل سوء یعنی عملی که در واقع قبیح است، حرام است.

س: ...

ج: جهالت هم یعنی نمی‌دانسته که این حرام است. اما این نمی‌دانسته راه برای دانستن او بوده، پس جهلش جهل عذری نبوده، جهل عن تقصیر بوده. راه داشته مثل شبهات حکمیه قبل الفحص است یا فحص کرده درست... شیخ طوسی قدس سره این جور معنا فرموده که این در حقیقت برمی‌گردد توضیحش به همان عنوان کلی حالا ایشان فقط این جا را مثال زدند ما عرض می‌کنیم آن جایی که عنوانش عام‌تر قرار می‌دهیم. بجهالة غیر معذرة، جهالتی که عذر نیست برای او، حالا عذر نیست یا به این است که جهل مرکب دارد و در مقدماتش هم چیزی نکرده، یا جهل این را دارد که در شبهات حکمیه قبل الفحص است یا در مقام استفراغ الی الحكم علی ما ینبغی آن که وظیفه‌اش است انجام نداده، خیلی‌ها هستند این کار را می‌کنند حالا سواء من الفقهاء و المجتهدين که گاهی ممکن است سهل‌انگاری بکنند و آقای آشیخ عبدالکریم قدس سره نقل کردند که بعد از فوت میرزای شیرازی یکی از اعلام خیلی مهم بعد از میرزای شیرازی تلمیذ ایشان مرحوم آسید محمد فشارکی است که هم استاد آقای نائینی است هم استاد خود آقای حائری است، مرد بسیار بزرگی است، آقای فشارکی استوانه‌ای است از علم و تقوا. ایشان می‌فرموده که من هرچی اصرار کردم تا در خانه‌شان هم رفتم که رساله بدهد فرمود، قسم یاد کرد که من خودم را اعلم می‌دانم ولی رساله هم نخواهم داد و رفت خانه و در را بست. بعد فرمود که دیدم عده‌ای از اهل عصر را که فتوا می‌دهند این‌ها سیخ از یک جاهایی‌شان داخل می‌کنند از مغزشان می‌آید بیرون. صورت برزخی‌شان را نشان‌شان داده بودند که کسی واقعاً صلاحیت برای فتوا ندارد و فتوا می‌دهد، فتوا دادن یک امر خیلی خطیری است، مرحوم آقای حائری قدس سره شیخنا الاستاد بعضی‌ها که خدمت ایشان می‌گفتند آقا رساله بده، ایشان می‌فرمود به من وقتی می‌گویند فتوا بده مو بر بدنم راست می‌شود. یعنی این قدر خطیر است که خدای متعال مؤاخذه می‌کند به چه دلیل گفتی این حرام است، به چه دلیل گفتی واجب است، به چه دلیل این جوری گفتی، خیلی امر خطیر است. بله اگر استفراغ وسع کرد و واقعاً تا نهایت امر رسید بله آن دیگه للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد، آن مهم است. اما شل‌گیری و تحت تأثیر جو و این و آن واقع شدن و درست مطالعه نکردن و درست استفراغ وسع نکردن خیلی خب، از آن طرف در تقلید هم همین جور است، روی هم‌شهری‌گری، و روی سر و صدا و روی فلان و روی این چیزها بخواهی یکی را انتخاب بکنی و آن هم همین جور اگر درست استفراغ وسع نکرده باشد همین جور است. یک وقتی خدمت شیخنا الاستاد نشسته بودیم عرض کردم... یک آقای هم نشسته بود گفت که این آقا، مرحوم آقای شاهرودی، مرحوم آیت‌الله شاهرودی آقای آسید محمود شاهرودی از مراجع گذشته گفت ایشان را اعلم می‌دانم اما به خاطر هم‌شهری‌گری از فلان آقا تقلید می‌کند هم‌شهری‌شان است، معلوم است که این را خدا نمی‌پذیرد. به خاطر هم‌شهری، آن را اعلم می‌دانی به خاطر هم‌شهری‌گری از این داری تقلید می‌کنی. این جا که جای هم‌شهری‌گری و هم‌رفیقی و هم قح‌کشی و فلان نیست که. حالا ایشان می‌فرماید پس بنابراین کسی که به جهالة انجام بدهد یعنی عذر... این هم فرمایش ایشان است که این به این قرینه عقلیه این جور معنا کنیم. اما خود حاج آقا مصطفی رحمه الله دو تا جواب می‌دهند. این جواب سوم می‌شود.

جواب سومی که ایشان می‌دهد ایشان می‌گویند که ما تخصیص می‌زنیم،

س: ...

ج: بله، ما به قرینه عقلیه می‌گوییم این حاف به این است، حاف است به این که یعنی بجهالة غیرمعدرة.

س: ...

ج: بله، گفتیم

س: ...

ج: نه، آن که عقل می‌گوید می‌گوید جهالت‌های معذر ولی حکمش جهالت‌های معذر است، مصداقش بعضی‌هایش تکوینی واقعی است، این می‌تواند مصداق چه هم داشته باشد؟ مصداق شرعی هم داشته باشد. اگر خود شارع هم بگوید معذر است دیگه، اما چون قیدش زده، اگر فقط گفته بود بجهالة بله، اما جهالتی که معذر نیست، حالا شارع جهالت معذر دارد درست می‌کند، می‌گوید مواردی که فحص کردی من برداشتم، دارد با این بیان جهالت معذر، مثل این که گفته «إن تتبعون إلا الظن» حالا آمده گفته این ظن را من حجت قرار دادم.

س: ...

ج: دیگه تخصیص نیست، ورود است.

س: ...

ج: با وجود این قید می‌شود چی؟ این قید عقلی را دارد. این قید عقلی که دارد ادله برائت شرعیه ورود پیدا می‌کند مثل قاعده قبح عقاب بلایان می‌شود.

س: ...

ج: یعنی چی؟ یعنی جهالتی که عذر نیست آن جا درست است که منجز است اما جهالتی بود که عذرآور بود این جا دیگه توبه نمی‌خواهد، جهالتی است که عذرآور است، پس در جهالت‌های عذرآور این جا توبه نمی‌خواهد، تنجز معنا ندارد. حالا عذرآور کجاها است، یک مصداق تکوینی دارد که تخصصاً خارج است مثل موارد جهل مرکب، که در مقدماتش تقصیر نکرده باشد، این موارد مواردی است که تخصصاً خارج است. یک مواردی است که تخصصاً خارج نیست اگر شارع یک کاری بکند می‌شود جهل عذرآور، اگر شارع آن کار را نکند نمی‌شود جهل عذرآور. آن چیست؟ آن این است که شارع بگوید این جا که تو نمی‌دانی من این جا را چه کار کردم؟ برداشتم. این هم با کار شارع می‌شود جهل عذرآور فلذا می‌گوید ورود، ورود همین است دیگه. ورود خروجی تکوینی است بعد یک عملیه‌ای که شارع انجام بدهد. یا دخول تکوینی است بعد از عملیه‌ای که شارع انجام بدهد چون گفتیم که ورود علی خلاف آن چه که مرسوم می‌گویند هم‌ماش خروج است نه، ورود گاهی هم دخول است اما خروج و دخولش هر دو به عنایت کاری است که شارع می‌کند و بعد از کاری است که شارع انجام می‌دهد. و اما جواب بعدی.... جواب سه و چهار می‌ماند برای فردا ان شاء الله.

و صلى الله على محمد و آل محمد.